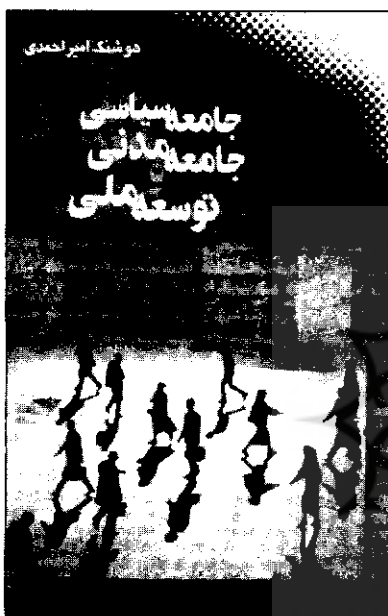


جامعه‌ی مدنی و دولت

○ نرگس نیک خواه قمصری
کارشناس ارشد جامعه‌شناسی



○ جامعه‌ی سیاسی، جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی ملی
○ هوشنگ امیر احمدی
○ نقش و نگار
○ ۱۳۸۱، ۲۲۰۰ نسخه، ۱۶۰ صفحه

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدنی در فرایند توسعه‌ی ملی از طریق تحلیل این روابط در روند رشد و تحول جامعه و ارائه‌ی نظریه‌ی جدیدی در باب توسعه که بر خلاف دیدگاه‌های موجود از توسعه که بر نقش حداقل یا حداکثر دولت تأکید می‌کنند، نقش دولت و جامعه‌ی مدنی را در مراحل مختلف توسعه، بسته به توانایی‌ها و مقتضیات هر یک متفاوت می‌داند.

در مقدمه، تحلیل‌های رایج از جامعه‌ی مدنی و دسته‌بندی نیروهای اجتماعی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و به خواست‌ها و منافع طبقاتی به عنوان عامل تمایز طبقاتی تأکید می‌شود و مبتنی بر آن سه طبقه‌ی موجود در تاریخ ایران معرفی می‌شود. طبقه‌ی بالا با خواست‌ها و منافع رشد اقتصادی، طبقه‌ی متوسط با خواست توسعه‌ی سیاسی و طبقه‌ی پایین با خواست عدالت اجتماعی. تلقی این نیازها به صورتی جداگانه و متضاد با هم از سوی گروه‌های مختلف و در نتیجه عمل در جهت حذف یکدیگر از عمده‌ترین ویژگی‌های تاریخ معاصر ایران برشمرده می‌شود.

در بحث نیروهای اجتماعی ابتدا با نقد و بررسی مدل‌های تحلیلی موجود از نیروهای اجتماعی ایران کنونی و ناکارآمدی آنها در تبیین مبارزات اجتماعی، کاربرد مدل پیشنهادی مولف به عنوان راه حل‌رهایی از این بن‌بست معرفی می‌شود. در طبقه‌ی بالا با وجود اختلافات ایدئولوژیک، منافع اقتصادی حلقه‌ی

کتاب حاضر، حاوی چهار مقاله است که عموماً قبل از سال ۷۶ به طور جداگانه منتشر شده است. مقدمه‌ی کتاب مختصراً به چگونگی مطرح شدن مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی در ایران و نقش و جایگاه آن می‌پردازد.

در فصل اول ابتدا تأثیر عامل منافع طبقاتی در تحول نهادهای مدنی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را توضیح داده و پس از آن به معرفی هر یک از مقالات مبادرت می‌کند. و در مبحث پایانی این فصل، مهم‌ترین نیازهای توسعه‌ی صنعتی موفق را ایجاد نهادهای لازم و کاربرد روش‌های مورد نیاز، عنوان کرده و از این دیدگاه، کتاب حاضر را به عنوان مکمل برای کتاب ابزارهای توسعه صنعتی؛ تداوم یا گسست (نگارش همین نویسنده) معرفی می‌کند.

مقاله اول و دوم (فصول ۲ و ۳) با عناوین «نگاهی به جنبش اصلاحات در ایران» نقش دولت و جامعه‌ی مدنی را در فرایند توسعه با رویکردی نظری مورد بررسی قرار می‌دهد و مقالات ۳ و ۴ (فصول ۴ و ۵) با عناوین «جامعه‌ی مدنی و رابطه آن با جامعه‌ی سیاسی» و «درآمدی به جامعه‌ی مدنی در ایران امروز»، با نگرشی تاریخی ماحصل تحقیقات و تجربیات نویسنده را ارائه می‌دهد.

مروری بر محتوای مقالات

مقاله‌ی اول که متن سخنرانی ایراد شده در مونترآل کانادا در ژانویه ۲۰۰۲ می‌باشد به بیان مولف، کوششی است نظری پیرامون رابطه‌ی دولت با جامعه

انصال بوده است. طبقه‌ی متوسط برخواسته‌هایی چون دموکراسی، مشارکت اجتماعی، حقوق شهروندی و توسعه آزادی‌های فردی تأکید می‌کند. رشد کمی و کیفی این طبقه در ۱۵۰ سال اخیر، روندی قابل ملاحظه را طی نموده است. هر چند که ایدئولوژی منسجمی در درون این طبقه وجود ندارد. طبقه‌ی پایین ایدئولوژی خاصی نداشته و پیوسته تأمین نیازهای اساسی زندگی را برای همگان در نظر داشته است و در طول تاریخ ایران همواره با یکی از طبقات علیه دیگری وارد صحنه‌ی مبارزات اجتماعی شده است. در مبحث بعدی نقش امپریالیسم به عنوان نیروی چهارم مؤثر در تحولات اجتماعی ایران مطرح می‌شود.

انقلاب مشروطه و ترکیب جدید دولت و افزایش تعارض منافع نیروهای خارجی نهایتاً منجر به گسترش فساد دولتی به طبقات دیگر شد. نیروهای خارجی بسته به منافع خود از جنبش‌های طبقه متوسط حمایت یا با آن مخالفت نموده است و در مجموع نیاز چهارمی (علاوه بر توسعه‌ی اقتصادی، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی) به نام نیاز به استقلال ملی را ایجاد کرده است که در برخی موارد عامل اتحاد همه‌ی طبقات می‌شد. با وقوع انقلاب ۵۷ و شکاف میان نیروهای خارجی و دولت نقش این نیرو در تحولات اجتماعی ایران از میان رفته و یا به نفع طبقه‌ی متوسط تمام شده است و این امر در کنار جهانی شدن، انقلاب ارتباطات و شکسته شدن انحصار دولت، ایجاد موجی از جنبش‌های دمکراتیک در سطح جهان، بحران‌های موجود در جامعه‌ی ایران و افزایش نقش روشنفکران از موارد افزایش شانس موفقیت طبقه‌ی متوسط در ایران امروز است.

در ادامه‌ی این فصل در قسمت ارائه شواهد تاریخی چرخش قدرت میان طبقه‌ی بالا و طبقه‌ی متوسط به عنوان موتور محرک جنبش‌های اجتماعی ایران از زمان قائم مقام فراهانی تا دوره‌ی کنونی بررسی می‌شود و در مبحث پایانی بر این نکته تأکید می‌شود که متضاد دیدن نیازهای سه گانه (توسعه‌ی اقتصادی، توسعه‌ی سیاسی و عدالت اجتماعی) بیانگر عدم آمادگی ذهنی و راه حل عملی برای قبول مشروعیت و توسعه‌ی همزمان آنها نزد مسئولان نظام است. حل این مشکل در گرو اقداماتی چون آموزش جهت تغییر ذهنیت غلط حاکم، پذیرش توانایی‌های هر گروه و طبقه، تشکیل احزاب سیاسی، حذف فرهنگ سیاسی انتقام جویانه و تشکیل دولتی ائتلافی است که حافظ منافع سه گانه‌ی مذکور باشد. مقاله‌ی دوم بحثی را در باب الگوهای نظری از زاویه‌ی چگونگی تلقی از دولت، جامعه‌ی مدنی و رابطه‌ی آنها در فرایند توسعه‌ی ملی آغاز نموده و سپس الگوی جدیدی که توسعه را محصول رابطه‌ی آنها در فرایند توسعه ملی می‌داند معرفی می‌کند.

از منظر لیبرالیسم کلاسیک وظیفه‌ی دولت حفظ نظم مدنی، تنفیذ قراردادها، حفاظت از دارایی‌های خصوصی و یا پاسداری از امنیت ملی است و تصمیم‌گیری‌های عمده‌ی اقتصادی به عهده شرکت‌های خصوصی است و در یک کلام مشارکت دولت در اقتصاد، مانع رشد اقتصادی و گذار به توسعه‌ی پایدار است. در مقابل، جامعه‌ی مدنی مؤثر در توسعه و منشأ آزادی‌های سلبی و ایجابی افراد است و فعالیت‌های آزادانه‌ی آن به توسعه‌ی اقتصادی و توسعه‌ی رفاه اجتماعی می‌انجامد. اما در دیدگاه رادیکال، دولت از طریق ملی کردن و برنامه‌ریزی اقتصادی، توسعه اقتصادی را هدایت می‌کند. کنترل صنایع پایه و زیر ساخت‌های اقتصادی و مالی باید در دست دولت متمرکز باشد تا امکان توسعه‌ی پایدار اقتصادی فراهم شود. این دیدگاه بر سرشت تفرقه‌انگیز و ستیز آلود جامعه‌ی مدنی تأکید دارد و فعالیت نامحدود آن را موجب توسعه‌ی نابرابری در جامعه می‌داند. توسعه‌ی مورد نظر این دیدگاه تحول کیفی مناسبات اقتصادی و اجتماعی است نه دگرگونی‌های کمی.

به نظر می‌رسد هیچ یک از این دو دیدگاه قادر به تبیین تجربه‌ی بسیاری از کشورهایی که به توسعه دست یافته‌اند نیست. از نظر نویسنده توسعه فرایندی است پویا و پرافت و خیز که در مراحل مختلف آن رشد کمی و کیفی مناسبات اجتماعی اهمیتی متفاوت می‌یابد. در هر جامعه برای رسیدن به مرحله‌ی آغازین توسعه (مرحله‌ی رشد) حضور دولتی نیرومند و جامعه‌ی مدنی ضعیف ضروری است و در مرحله‌ی گذار، هم دولت و هم جامعه‌ی مدنی قدرت می‌گیرند. در صورت پیروزی دولت در سرکوب جامعه‌ی مدنی، فرایند توسعه متوقف و نهایتاً به مرحله‌ی رشد برگشت می‌کند. در صورت بقای جامعه‌ی مدنی نیرومند در مرحله‌ی توسعه پایدار قدرت دولت و جامعه‌ی مدنی متوازن می‌شود.

نویسنده در چارچوب رابطه‌ی دولت با جامعه‌ی مدنی به رابطه‌ی میان سه نوع دولت و سه نوع جامعه‌ی مدنی در سه مرحله اشاره می‌کند و معتقد است توسعه‌ی پایدار تنها زمانی رخ می‌دهد که، هم دولت و هم جامعه‌ی مدنی توسعه خواه باشند. دولت کارشکن در راه توسعه‌ی اقتصادی مانع تراشی می‌کند (دولت‌های استعماری) دولت مردد، دولتی قوی، مداخله جو و مسلط بر جامعه مدنی است و اگرچه اقداماتی در جهت توسعه‌ی اقتصادی جامعه انجام می‌دهد ولی مایل به کاهش قدرت خود به نفع جامعه‌ی مدنی نیست (محمدرضا پهلوی در ایران). دولت توسعه خواه به عنوان دولتی قوی، سالم و منضبط، مشروعیت خود را با نظارت فعال بر روند افزایش درآمد بخش‌های بزرگی از مردم به دست می‌آورد. این دولت ابتدا با سیاست‌هایی در جهت رشد بلند مدت اقتصادی، جامعه‌ی مدنی را محدود می‌کند. اما در مرحله‌ی گذار، به توازن قدرت با جامعه مدنی می‌رسد. جامعه‌ی مدنی کارشکن، تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی تجاری و طبقه‌ی زمین‌دار است که خصلت ارتجاعی داشته و ماهیتاً ضد اصلاحات است. وجه مشخصه‌ی

ایران کشوری است که عدم توازن قدرت دولت و جامعه‌ی مدنی را پس از مرحله‌ی رشد اقتصادی (پس از وقوع انقلاب) تجربه کرد و قدرت دولت مجدداً در دهه‌ی شصت افزایش یافت

انقلاب مشروطه و ترکیب جدید دولت و افزایش تعارض منافع نیروهای خارجی نهایتاً منجر به گسترش فساد دولتی به طبقات دیگر شد

طبقه‌ی متوسط بر خواسته‌هایی چون دموکراسی، مشارکت اجتماعی، حقوق شهروندی و توسعه آزادی‌های فردی تأکید می‌کند

توسعه‌ی پایدار تنها زمانی رخ می‌دهد که هم دولت و هم جامعه‌ی مدنی توسعه‌خواه باشند

در انگلستان، جامعه‌ی مدنی تعریفی اقتصادی - سیاسی داشته و با مباحثی چون بازار، مالکیت خصوصی و نقش دولت در حفاظت از آن پیوند خورده است، در فرانسه در پرتو رویکردهای سیاسی غالب، آزادی‌های فردی اهمیت یافت و در آلمان با گرایش فلسفی، جامعه‌ی مدنی به عنوان ابزاری برای روش زندگی شناخته شد

جامعه‌ی مدنی مردد، توازن میان گروه‌های توسعه‌خواه و توسعه‌ستیز است و جامعه مدنی توسعه‌خواه تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی صنعتی و عناصر اصلاح طلب قرار دارد. شکاف قدرت (تفاضل قدرت دولت و جامعه‌ی مدنی) در دوره‌ی توسعه پایدار به صفر میل می‌کند. ارائه‌ی شواهد تاریخی در قالب سه مرحله‌ی مذکور صورت می‌گیرد. نویسنده با مقایسه میان انگلستان، آلمان و روسیه و آمریکا، سطح بالای مداخله‌ی دولت در فرایند صنعتی شدن را در مرحله رشد نشان داده و توضیح می‌دهد که چگونه پس از تسلط این دولت‌ها بر اقتصاد بین الملل از تجارت آزاد در رقابت، هواداری می‌شود. در مقایسه کشورهای مانند کره، تایوان و چین که فرایند توسعه را با تأخیر آغاز کرده‌اند، منافع بیشتری را باید زیر فرمان بگیرند. علاوه بر حضور دولت نیرومند، انواع سیاست‌های اتخاذ شده، استقلال عمل دولت از طبقات و جایگاه جامعه در قبال توسعه در نظام سیاسی - اقتصادی بین الملل از شرایط لازم برای رشد اقتصادی یک کشور است. روند صنعتی شدن موجب قدرت یافتن گروه‌هایی می‌شود که مرحله‌ی گذار به معارضة علیه دولت بر می‌خیزند و سرنوشت رهبران این منازعات تأثیر تعیین کننده‌ی در سرنوشت توسعه کشور دارد. ایران نمونه‌ی کشوری است که عدم توازن قدرت، دولت و جامعه مدنی را پس از مرحله‌ی رشد اقتصادی (پس از وقوع انقلاب) تجربه کرد و قدرت دولت مجدداً در دهه‌ی شصت افزایش یافت. و گونه‌های چین، کره و تایوان کشورهایی هستند که در آنها منازعه‌ی دولت و جامعه مدنی در این مرحله به نفع جامعه‌ی مدنی پایان یافت و به توسعه‌ی پایدار دست یافتند.

مقاله‌ی سوم به بررسی رابطه‌ی جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی سیاسی می‌پردازد. نویسنده در این مقاله به ماهیت پویای جامعه‌ی مدنی، روند تحول و مفهوم آن در ابعاد تاریخی و جغرافیایی می‌پردازد تا از این طریق به تشخیص تفاوت‌ها و شباهت‌های مرزهای جامعه‌ی مدنی با جامعه‌ی سیاسی کمک کند. جامعه‌ی

مدنی در مقابل جامعه‌ی سیاسی تشکیل می‌شود و شکل صحیح حضور هر یک از آنها، بسته به حضور هر یک در جامعه به موازات یکدیگر است. جامعه‌ی مدنی از تحول جامعه‌ی طبیعی به وجود آمد و به موازات تحول کمی و کیفی تقسیم کار اجتماعی و فنی، جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی سیاسی از یکدیگر جدا شده و جامعه‌ی اقتصادی از دل جامعه مدنی بیرون آمد. سیسرون، هگل، مارکس و سایر اندیشمندانی که به مقوله‌ی جامعه مدنی پرداخته‌اند به لحاظ زندگی در جوامع مختلف و تأثیر پذیری از مسائل پیرامون خود، درباره‌ی نقش و عملکرد جامعه‌ی مدنی در اجتماع دیدگاه‌های متفاوتی ارائه نموده‌اند. چنانچه در انگلستان، جامعه‌ی مدنی تعریفی اقتصادی - سیاسی داشته و با مباحثی چون بازار، مالکیت خصوصی و نقش دولت در حفاظت از آن پیوند خورده است، در فرانسه در پرتو رویکردهای سیاسی غالب، آزادی‌های فردی اهمیت یافت و در آلمان با گرایش فلسفی، جامعه‌ی مدنی به عنوان ابزاری برای روش زندگی شناخته شد. ماهیت پویای جامعه‌ی مدنی در جهان متحول امروز ویژگی‌ها و مشخصات جدیدی برای آن رقم زده است. زمینه‌ی هراس برخی از دولت‌ها از رشد جامعه‌ی مدنی در این است که خود آنها توسعه‌گرا (منضبط) نیستند و عملکرد جامعه‌ی مدنی را در جهت کاهش قدرت خود می‌دانند و به لحاظ نبود احزاب سیاسی موجبات تداخل جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی سیاسی و در نتیجه سیاسی شدن جامعه‌ی مدنی را فراهم می‌آورند.

تحول عملکرد جامعه‌ی مدنی در ایران در سه دوره قابل بررسی است. ابتدا از اوایل قرن نوزده تا کودتای ۱۲۹۹، کوشش‌های قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و... نطفه‌های جامعه‌ی جدید اقتصادی و سیاسی را پی‌ریزی کرد که با اقدامات شاه و دربار و نیروهای خارجی بی‌نتیجه ماند. جامعه‌ی تشنه‌ی تحول ایران با سقوط رضا شاه، نهضتی جدید برای دستیابی به اهداف انقلاب مشروطه آغاز کرد. مبنای اصلی مرحله‌ی دوم تحولات ایران، رفورم سیاسی، استقلال و

نویسنده

انقلاب ۵۷ ایران را

حاصل کوشش طبقه متوسط

برای تأمین

نیازهای توسعه‌ی سیاسی می‌داند

و این در حالی است که

حضور یک پارچه‌ی همه اقشار و طبقات

در انقلاب توجه محققان و پژوهشگران

زیادی را جلب نموده است

کاربرد واژه‌ی کارشکن یا مردم

به طور یکسان برای دولت و جامعه‌ی مدنی

با ویژگی‌های متفاوت

گرچه نوعی ساده‌سازی است

اما در مقابل ابهام برانگیز است

ظرفیت‌های انسانی به وجود نیامده تا امکان مشارکت همه‌ی مردم فراهم شود. با تغییر جهت بحث توسعه به حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رابطه‌ی دولت و جامعه‌ی مدنی اهمیت می‌یابد و باید سه دوره‌ی رشد، گذار و توسعه‌ی پایدار بررسی شود. دولت توسعه‌گرا امکان ایجاد جامعه‌ی مدنی توسعه‌گرا را فراهم می‌کند و در صورت توازن قدرت میان آنها در دوره‌ی گذار به مرحله‌ی رشد پایدار می‌رسد. در غیر این صورت به مرحله‌ی رشد برگشت می‌کند. مانند ایران سال‌های پیش از انقلاب، فرهنگ سیاسی فعلی، دولت انحصار طلب و بخش غیر مولد از جمله موانع توسعه پایدار در ایران هستند.

ساختار قدرت در ایران از تعدادی حلقه‌های به هم پیوسته و در عین حال خود مختار تشکیل شده است. قدرتمندترین حلقه‌ی تصمیم‌گیری یک گروه نخبه‌ساز می‌باشند که اعضای آن روحانیون متنفذ هستند. به لحاظ فرهنگ سیاسی فرد، از مقام برتر است. حلقه‌ی دوم قدرت از افراد روحانی و غیر روحانی، فن سالاران، هیأت سالاران با قابلیت‌های متفاوت در مدیریت و کسب قدرت تشکیل شده است. برای هیأت سالاران فنون مدیریت مدرن و علم‌گرایی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد و در شرایط کنونی که دولت فاقد یک آسیب‌شناسی علمی است، تحول در ساختار سنتی نظام به سوی تطابق با مدیریت علمی مهم‌ترین عامل موفقیت فن سالاران است. تغییر ساخت قدرت و ماهیت قشر فن سالار، برای استقرار مردم سالاری و توسعه‌ی دموکراسی اهمیت اساسی دارد. سابقه‌ی تاریخی استبداد، نبودن نهادهای واسطه‌ای، اجاره‌گیر بودن دولت، از عوامل ناسالم بودن رابطه‌ی دولت و جامعه‌ی مدنی در ایران امروز است و تنها راه تحول آن کاهش اتکا به درآمد‌های نفتی است.

در گفتمان سوم، سه گروه اسلام‌گرایان، ایران‌گرایان و جهان‌گرایان مورد توجه قرار می‌گیرند. جهان‌گرایان عمدتاً از طبقه‌ی بالا و فاقد انسجام ایدئولوژیک می‌باشند. اسلام (ایدئولوژی) طرفداران منسجمی در میان جامعه دارد. اما تأثیر آن در میان روشنفکران و جامعه‌ی مدنی رو به کاهش است. جنبش ملی‌گرایان ایران نیز فاقد ایدئولوژی و تشکیلات منسجمی است. اما بواسطه‌ی ایمان به حرکتی متوازن، تدریجی و مردم سالار، قراردادن منافع ملی در رأس اولویت‌ها، دفاع از تمامیت ارضی، عدم انزوای ایران، تحکیم هویت ملی، ایجاد ثبات داخلی و حکومت قانون و ایجاد بینش توسعه‌گرا، از استعداد بالقوه‌ای برخوردار است. ملی‌گرایی در پی توازن است و بنابراین نه اسلام ستیز است و نه غرب‌گرا. به عبارت دیگر خواهان رفع تناقض میان اسلام و ایران و میان جامعه‌ی مدنی سنتی و جامعه‌ی مدرن است. در دوره‌ی پس از انقلاب بینش اسلام - اسلام حاکم شد. اما با آغاز جنگ و لزوم برانگیختن احساسات ملی، بینش اسلام - ایران و در دوره‌ی کنونی بینش ایران - اسلام حاکم شده است. در بخش دوم مقاله، روندهای سرنوشت ساز جامعه مدنی مورد بحث قرار می‌گیرد. تقویت فرهنگی و لایه‌های دوگانه قدرت، چرخش از اهمیت اقتصادی به سوی اهمیت سیاسی، تحولات ساختاری عمیق درون جامعه، سیاست و

ملی‌گرایی بود. نهادهای سیاسی و مدنی به سرعت رشد کرده و به عاملی مؤثر تبدیل شدند اما در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط دو عامل سابق سرکوب شدند.

وابستگی دولت به درآمد‌های نفتی و در نتیجه جدائی مردم و عدم احساس مسئولیت در قبال مردم و تحمیل قدرت خود به جامعه مانع از تشکیل نهادهای مردمی مستقل می‌شد. در مرحله‌ی سوم یعنی پس از انقلاب، اسلام محمل ایدئولوژیک برای شکل‌گیری نهادهای سیاسی و اجتماعی شد و علی‌رغم رشد اولیه‌ی آنها در مراحل بعدی در این روند اختلال ایجاد شد و به دلیل فقدان احزاب سیاسی، گفتمان‌های سیاسی به جای نفوذ در نهادهای سیاسی در نهادهای مدنی راه یافتند.

کشمکش دائمی طبقه‌ی متوسط و بالا و همراه شدن طبقه‌ی پایین با یکی از آن دو علیه دیگری و چرخش میان غلبه‌ی منابع اقتصادی و منابع سیاسی، وجه مشترک سه دوره‌ی تحول اجتماعی ایران بوده است. در طول تاریخ معاصر ایران موانع متعددی پیش پای جامعه‌ی مدنی قرار داشته است که از میان برداشتن آنها برای توسعه‌ی پایدار ضروری است. امکان حضور اقلیت بازنده باید وجود داشته باشد تا جامعه از رهگذر برخورد اندیشه‌های مختلف سود برد. دخالت‌های سیاسی باید از مجرای قانونی و مبتنی بر قراردادهای اجتماعی سازمان یابد و حقوق و آزادی‌های آنها از سوی مردم و مخالفانشان به رسمیت شناخته شود. فضای امن مورد نیاز جامعه‌ی مدنی به واسطه‌ی تحریم‌های آمریکا، درگیر شدن دولت در تنش‌های مقطعی و کاهش توان آن در تمرکز نیروها در جهت توسعه... آسیب‌پذیر شده است. وجود فرهنگ سیاسی انتقام‌جویانه، توجه دولت به بیرون مرزهای سیاسی، برخوردهای حزبی، تناخل مرزهای جامعه سیاسی با جامعه‌ی مدنی، بی‌قانونی و عدم امنیت اجتماعی و وابستگی دولت به درآمد‌های غیر تولیدی، از جمله موانع توسعه سیاسی ایران امروز است.

مقاله‌ی آخر به بررسی تحولات جامعه مدنی در ایران امروز می‌پردازد که با بیان گفتمان‌های سرنوشت‌ساز در این راستا رشد نمادهای مدنی را در پیوند آنها با تغییرات ساختاری و تحول نظام ارزش‌های اجتماعی می‌بیند. جامعه مدنی در ایران امروز از دو زاویه قابل بحث است ۱- نهادهای مستقل غیردولتی ۲- گفتمان‌های مربوط به روندها، فعالیت‌ها و نهادها. زاویه‌ی دوم نگاهی است پویا و مورد استفاده‌ی مقاله‌ی حاضر. گفتمان‌های رابطه‌ی دین و دولت، رابطه‌ی دولت با جامعه‌ی مدنی و رابطه‌ی اسلام، ایران و جهان از گفتمان‌های سرنوشت ساز ایران امروز است. با وقوع انقلاب ۵۷ طبقه‌ی روحانی که قبلاً در جامعه‌ی مدنی جای داشت به جامعه‌ی سیاسی راه یافت. تحول در نهاد روحانیت و رابطه‌ی آن با دولت و ایجاد تدریجی زمینه‌های مساعد رشد جامعه‌ی مدنی از مهم‌ترین اتفاقات دهه‌ی آینده خواهد بود.

در گفتمان دوم بحث بر آن است که در ایران نهادهای لازم برای گسترش

فرهنگ، فروپاشی ساختارهای قدیمی، افزایش جمعیت و ترکیب جوان و تحصیل کرده‌ی آن، افزایش تمایزات اجتماعی و تخصصی شدن روزافزون، افزایش آگاهی سیاسی مردم و تقاضا برای ایجاد نهادهای مدنی، کاهش قدرت دولت به دلیل رشد افقی آن و وجود نهادهای موازی قدرت و کاهش تمرکز در تصمیم‌گیری و در نتیجه کاهش کارایی دولت، آسیب‌پذیری دولت به واسطه‌ی نوسانات درآمدهای نفتی، انقلاب ارتباطات و شکسته شدن تسلط ایدئولوژیک دولت، رشد فرهنگ سیاسی نوین از عمده روندهای جامعه مدنی در ایران است.

نهادهای جنبش‌های مدنی در ایران امروز، محتوای قسمت سوم مقاله را تشکیل می‌دهد. انواع نهادهای رفاه‌خواه، توسعه‌گرا اختیار طلب، نشر روزنامه و مجله، تشکیل انجمن‌های حرفه‌ای، سازمان‌های دولتی و غیردولتی وابسته به دولت، دانشگاه‌ها، موسسات آموزش و پژوهشی، تعاونی‌ها و صندوق‌های قرض الحسنه از جمله نهادهای مدنی هستند.

نقد و بررسی کتاب:

این کتاب مجموعه مقالاتی است پیرامون جامعه‌ی مدنی و نقش آن در توسعه‌ی ملی. از چنین مجموعه‌ای انتظار می‌رود که هر یک از مقالات مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی را از زاویه‌ی خاص کل‌بیده باشد و در پایان دیدی جامع برای خواننده فراهم آورد. اما در کتاب حاضر ایده‌ی اصلی مؤلف به طرق گوناگون در هر یک از مقالات تکرار می‌شود. و شاید به همین دلیل خواندن یک یا دو مقاله در مجموع خواننده را از مطالعه‌ی کل کتاب بی‌نیاز می‌کند و علت این امر را باید در این جستجو کرد که این مقالات به طور جداگانه به صورت مقاله، مصاحبه یا سخنرانی، ارایه شده است و مؤلف برای پروراندن زمینه‌ی سخن ایده‌ی اصلی خود را به درجات متفاوت در هریک مطرح ساخته است.

مقاله‌ی اول، متن یک سخنرانی است که سعی دارد تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی ایران را در ۵۰ سال گذشته بر مبنای منازعه‌ی منافع طبقاتی تحلیل نماید بدون آنکه توجهی به نقش سایر عوامل داشته باشد چنانکه جنبش تنباکو که متون تاریخی از آن به عنوان یک حرکت کاملاً مردمی با انگیزه‌ی مذهبی یاد کرده‌اند، در اینجا یکی از نمونه‌های حرکت طبقه‌ی متوسط با نیاز توسعه‌ی سیاسی علیه منافع اقتصادی طبقه‌ی بالای جامعه معرفی می‌شود؛ در حالی که فتوای این قیام توسط یکی از روحانیون تراز اول که مؤلف در تقسیم‌بندی خود آنها را از طبقه‌ی بالا دانسته صادر شده است.

در ارائه‌ی شواهد تاریخی به نظر می‌رسد بیشتر هدف اثبات مدعا بوده تا ارزیابی آن. مثلاً سرکوب جنبش بابیه به عنوان سرکوب حرکت طبقه‌ی متوسط توسط امیرکبیر معرفی می‌شود. نویسنده مدعی است که در اینجا نیز بار دیگر توسعه‌ی سیاسی قربانی توسعه‌ی اقتصادی شد. بی‌آنکه توضیحی پیرامون ماهیت این جنبش و یا دلیل امیرکبیر برای سرکوب داده و یا ادله‌ای برای فرض فوق آورده شود. جالب آنکه نویسنده انقلاب ۵۷ ایران را حاصل کوشش طبقه متوسط برای تأمین نیازهای توسعه‌ی سیاسی می‌داند و این در حالی است که حضور یک پارچه‌ی همه اقشار و طبقات در انقلاب توجه محققان و پژوهشگران زیادی را جلب نموده است. توجه به نقش نیروهای خارجی در تاریخ معاصر ایران، توجهی به جا است. اما مشخص نبودن ساز و کار تأثیرگذاری آن در روند اصلاحات در ایران به ویژه با تأکیدی که بر نیاز چهارمی که در میان جامعه برانگیخته می‌شود، کمک چندانی به خواننده در جمع بندی و نتیجه‌گیری از بحث نخواهد کرد.

در مقاله‌ی دوم نویسنده بر آن است تا چارچوب نظری جدید و کارآمدتری از

دولت مردم‌دو، دولتی قوی، مداخله‌جو و مسلط بر جامعه مدنی است و اگرچه اقداماتی در جهت توسعه‌ی اقتصادی جامعه انجام می‌دهد ولی مایل به کاهش قدرت خود به نفع جامعه‌ی مدنی نیست

بحران ایران امروز،

بحران تمدنی است نه بحران هویت چرا که تمدن ایرانی در کشاکش ایران، اسلام و جهان
دچار تعارضاتی شده است و هدایت آن در مسیر ترقی مستلزم فرهنگ جدید سیاسی-اقتصادی است

تغییر ساخت قدرت و ماهیت قشر فن سالار،
برای استقرار مردمسالاری و توسعه‌ی دموکراسی اهمیت اساسی دارد

نظریه‌های موجود برای بررسی رابطه‌ی دولت و جامعه‌ی مدنی در فرایند توسعه‌ی ملی ارائه نماید. در این مقاله، مفهوم توسعه‌ی ملی به توسعه‌ی اقتصادی تقلیل یافته است و سایر جنبه‌های توسعه چون توسعه سیاسی و اجتماعی نادیده گرفته شده است. بی آنکه توضیحی برای آن ارائه شده باشد در صورتی‌نظریه‌ی پیشنهادی، گونه‌شناسی ویژه‌ای از دولت و جامعه‌ی مدنی برای بررسی رابطه میان انواع دولت و جامعه‌ی مدنی در هر یک از مراحل توسعه به کارگرفته شده است. نکته‌ی قابل تأمل آنکه واژه‌های مورد استفاده در این گونه‌شناسی چندان روشن و گویا نیست. برای نمونه کاربرد واژه‌ی کارشکن یا مردد به طور یکسان برای دولت و جامعه‌ی مدنی با ویژگی‌های متفاوت گرچه نوعی ساده سازی است اما در مقابل ابهام برانگیز است. نکته دیگر آن که به نظر می‌رسد اشاره‌ای مختصر، به شرایط تشکیل و تحول و اساساً امکان و یا چگونگی تبدیل هر یک از انواع دولت و جامعه‌ی مدنی به نوع دیگر آن، زمینه را برای درک بهتر خواننده از شقوق مختلف رابطه‌ی میان دولت و جامعه‌ی مدنی فراهم می‌کند.

در تحلیل شواهد تاریخی از مداخله‌ی دولت در مراحل آغازین توسعه‌ی صنعتی کشورهایی چون انگلستان، آلمان، آمریکا، شوروی، چین، آسیای جنوب شرقی و در مقابل ممانعت این دولت‌ها در تقویت جامعه‌ی مدنی در کشورشان یاد شده است. به نظر می‌رسد نتوان صرف توجه دولت انگلیس به بخش نظامی و یا واگذاری زمین توسط دولت مرکزی آمریکا به شرکت‌های عمومی جهت احداث راه آهن را از یک سو نشانه‌ی مداخله دولت و به عبارتی تسلط بر فرایند توسعه دانست و از سوی دیگر، این نوع مداخله را با مداخله‌ی دولت شوروی در اقتصاد مقایسه کرد. از این گذشته به جز برخی کشورهای آسیای جنوب شرقی دیگر هیچ اشاره‌ای به ماهیت و قدرت و عملکرد جامعه مدنی در سایر کشورها در مرحله‌ی رشد مشاهده نمی‌شود.

مشخص نبودن معیار اندازه‌گیری قدرت دولت و جامعه‌ی مدنی و ساز و کار توازن میان آنها ارزیابی شکاف قدرت را در مراحل توسعه، دشوار می‌نماید. شاید از همین روست که تحلیل شواهد تاریخی، بیشتر به سمت بحث نظری میل می‌کند در حالی که در مرحله‌ی رشد شواهد متعددی از دخالت دولت در توسعه، ارائه می‌شود. در بحث دوره‌ی گذار تنها به موارد ایران و تایوان به عنوان نمونه‌های ناموفق و موفق در ایجاد توازن میان دولت و جامعه‌ی مدنی و در بحث توسعه‌ی پایدار به ارائه گزارشی مختصر از بحث نظری مقاله، پرداخته شده است. در مجموع می‌توان گفت این مقاله نسبت به سایر مقالات کتاب واجد دو امتیاز است. یکی آنکه مطالب به طور منظم و نظام مند ارائه شده است. (مقدمه، نقد و بررسی نظریه‌های موجود، ارایه‌ی نظریه‌ی جدید، تحلیل شواهد تاریخی و جمع بندی و ارزیابی) دوم

آنکه مطالب به گونه‌ای مستند بیان شده‌اند و امکان آگاهی از منابع مورد استفاده نگارنده و برخی از نکات توضیحی از سوی ایشان برای خواننده وجود دارد. مقاله‌ی سوم که به صورت مصاحبه تنظیم شده، برگزیده و تلفیق چند مصاحبه‌ی قبلی مؤلف به همراه چند سؤال جدید است. به نظر می‌رسد علی‌رغم تلاشی که برای رعایت پیوستگی سؤالات اعمال شده، تنظیم مقاله به صورت پرسش و پاسخ، از انسجام و عمق مطالب کاسته و نوعی کلی گویی و تکرار به پیکره‌ی مقاله تحمیل کرده است. در متن یکی از سؤالات می‌خوانیم «مطابق تئوری پیشنهادی شما...» در حالی که در متن این مقاله در پاسخ به هیچ یک از سؤالات تئوری خاصی برای بررسی تحولات اجتماعی ایران و یا چگونگی رابطه دولت و جامعه مدنی مطرح نمی‌شود. در اینجا نیز احتمالاً اطلاع خواننده از متن مقاله‌ی دوم، مفروض است. پاسخ‌های ارائه شده به سؤالات پایانی مقاله، پیرامون رابطه‌ی جامعه‌ی مدنی با توسعه‌ی سیاسی، موانع رشد، قابلیت‌ها و ارائه راه حل‌هایی برای رفع موانع و تقویت جامعه‌ی مدنی در ایران بسیار کلی است. به عنوان نمونه وقتی در صفحه‌ی ۱۹۷ از تحول بخشی از فرهنگ سیاسی ایران معاصر صحبت می‌شود، هیچ گونه توضیحی برای ساز و کار تحول در کار نیست. تنها به ذکر برخی از مفاهیم به عنوان عناصر این فرهنگ جدید اکتفا شده است. یا هنگامی که از چرخش نیاز به توسعه‌ی اقتصادی به سمت نیاز به توسعه‌ی سیاسی به عنوان یکی از قابلیت‌های رشد جامعه‌ی مدنی در ایران امروز یاد می‌شود مبنای این مدعا مشخص نیست. یا اینکه اساساً آیا فراگیر شدن نیاز به توسعه‌ی سیاسی به معنای از دست رفتن اهمیت توسعه‌ی اقتصادی است یا این که طبقه‌ی متوسط به ایدئولوژی جامع‌تری رسیده است؟

مقاله‌ی چهارم نیز تلاشی است برای بررسی وضعیت جامعه مدنی در ایران امروز که البته در مهرماه ۱۳۷۵ نگاشته شده است این مقاله بیشتر روندی تحلیلی-توصیفی را طی کرده است بی آنکه به چارچوب نظری خاصی مبتنی شود. در طول این مقاله با بیاناتی کلی مواجهیم که در بسیاری موارد ابهام برانگیز است به عنوان نمونه در ص ۱۱۷ می‌خوانیم «درحالی که روشنفکران عرف‌گرا تنها به کردار دولت توجه دارند و فعالیت آنها بیشتر به شعر و داستان و ساخت فیلم سوق یافته است و فعالیت سیاسی آنها به ارسال نامه‌های سرگشاده به دولت خلاصه می‌شود. اما جنبش روشنفکران مذهبی بیشتر سیاسی و ایدئولوژیک است. با رشد بیشتر جامعه‌ی مدنی و افزایش انتقاد روشنفکران مذهبی از دولت روند اوضاع در جهت تنگ شدن فضا برای روشنفکران مذهبی و باز شدن فضا برای روشنفکران عرف‌گرا تغییر می‌کند.» اما اینکه این پیش بینی برچه اساس استوار است سؤالی نیست که پاسخ آن را بتوان از این مقاله یافت. بحث پیرامون گفت‌وگو میان رابطه‌ی دین و دولت با

باید امکان حضور اقلیت بازنده

وجود داشته باشد که

جامعه از رهگذر برخورد اندیشه‌های مختلف

سود برد

گشمکش دائمی طبقه‌ی متوسط و بالا

و همراه شدن طبقه‌ی پایین

با یکی از آن دو علیه دیگری

و چرخش میان غلبه‌ی منابع اقتصادی

و منابع سیاسی،

وجه مشترک سه دوره‌ی

تحول اجتماعی ایران بوده است

تکامل نهادها و
ایدئولوژی‌های اقتصادی

تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی

ای. ک. هانت

سهراب بهداد

۱۳۸۱

۱۳۸۱، ۲۲۰۰ نسخه، ۴۸۰ صفحه

برای کسانی که خواهان آشنایی با علم اقتصاداند، صرف خواندن تئوری‌ها و فرمول‌های اقتصادی به صورت انتزاعی کافی نیست بلکه باید بستر تاریخی ظهور تئوری‌های مختلف را شناخت یعنی باید دید در زندگی آدمیان چه حادثه‌ای روی داد که اندیشه‌ای افول کرد و اندیشه‌ای دیگر به جای آن نشست.

خواندن و اندیشیدن در زمینه تاریخ عقاید اقتصادی برای کسانی که علاقه‌مند به علوم اقتصادی‌اند ضرورتی انکارناپذیر دارد و می‌تواند به آنان در فهم بهتر تئوری‌های اقتصادی کمک شایان توجهی کند.

در زمینه تاریخ عقاید اقتصادی می‌توان به کتاب‌های بسیار زیادی اشاره کرد که البته بعضی از آنها از اشکالات سه گانه زیر مبرا نیستند:

(۱) بسیار مفصل نوشته شده‌اند. (۲) توصیفی محض و به صورت گزارش گونه‌اند. (۳) با زبانی فنی و خشک نگاشته شده‌اند به گونه‌ای که خوانندگانشان را برای خواننده‌ای که آشنایی زیادی با تئوری‌های اقتصادی ندارد مشکل می‌کند.

به جرأت می‌توان گفت کتاب هانت از هر سه اشکال فوق مبرا است. در این کتاب هانت با زبانی بسیار ساده و روان و به صورتی جذاب تاریخ اندیشه اقتصادی را از ابتدا، برده داری در یونان، تا زمان حاضر، سرمایه داری معاصر آمریکا، با دیدی انتقادی مورد بررسی قرار می‌دهد، به عبارتی دیگر می‌توان این کتاب را روند شکل‌گیری و تکامل نهادهای اقتصادی دانست که منجر به ظهور نظام سرمایه داری شده است.

هانت با اعتقاد به آمیختگی تنگاتنگ تاریخ اجتماعی و تاریخ تفکر اقتصادی ظهور و افول نهادها و نظام‌های مختلف اقتصادی را در تاریخ اجتماعی بشر مورد بررسی قرار می‌دهد، یعنی خواننده این کتاب به صورت انتزاعی تاریخ اندیشه‌های اقتصادی را نمی‌خواند بلکه تاریخ تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی را در بستر تاریخ اجتماعی، سیاسی آن مطالعه می‌کند که این امر در درک مطالب و جزئیات کتاب تأثیر بسزایی دارد.

محمدهادی زاهد غروی

چگونگی حضور بخشی از روحانیت در سیاست آغاز شده. در ادامه مباحثی چون نگرانی‌های روحانیت غیرسیاسی از موقعیت خود، شأن ویژه‌ای که برخی از روحانیون درون دولت برای خود قائل‌اند و یا مباحثی در باب رابطه‌ی دین و دولت از جانب روشنفکران مذهبی خارج از حوزه‌ی قدرت اشاره شده است. سپس گروه مدافع عملکرد دولت شامل دو گروه حزب الهی منطقی و گروه فشار که معتقد به سیاست‌های سازشکارانه‌ی دولت اند معرفی گردیده‌اند و جالب آنکه مطلب پایانی این مبحث «فقدان ساز و کارهای دفاع قانونی در ایران» با اشاره به آتش زدن کتاب فروشی مرغ آمین توسط گروه اخیر، ختمه می‌یابد. بی آنکه تکلیف گفتمان رابطه‌ی میان دین و دولت برای خواننده مشخص شود.

بحث مرتبط به گفتمان رابطه‌ی دولت و جامعه‌ی مدنی در قالبی منسجم‌تر بیان می‌گردد. اما مراد نگارنده از گفتمان رابطه‌ی دولت و جامعه مدنی روشن نیست و در گفتمان سوم نیز از اسلام‌گرایی و جهان‌گرایی گذشته و تنها ملی‌گرایی برجسته می‌شود و رابطه‌ی میان سه جریان تنها در یک جمله در صفحه‌ی ۱۳۵، این گونه مورد توجه قرار می‌گیرد. «ملی‌گرایان جدید باید عناصر ایران، اسلام، جهان را در خود بگنجانند.» در پایان بحث بر سر تحول بینش رهبران حکومت از مرحله‌ی اسلام، اسلام به مرحله‌ی اسلام، ایران و مرحله‌ی ایران، اسلام مطرح می‌شود. اما این که هر یک از این گرایش‌ها چه سهمی در شکل دادن به ارزش‌ها و اعتقادات حاکم بر جامعه دارند و چه نقشی را باید در سامان دادن به فضای فکری حاکم ایفا نمایند و نیز امکانات محدودیت‌های موجود در هر یک از این گرایش‌ها برای رشد و تقویت جامعه‌ی مدنی به چه میزان است و چه ترکیبی از آنها می‌تواند پاسخ گوی مقتضیات جامعه‌ی امروز ایران باشد از نظر دورمانده است و همین امر خواننده را با سردرگمی مواجه می‌سازد. در صفحه‌ی ۳۸ می‌خوانیم «ایرانیان بخصوص جوانان به این نتیجه رسیده‌اند که مذهب به عنوان یک ایدئولوژی حتی از نوع اصلاح شده‌ی آن پاسخگوی نیازها یک جامعه‌ی مدرن نیست» اما این سخن براساس چه شواهد و ادله‌ای مطرح می‌شود؟ در صفحه‌ی ۱۴۱ آنچه که در خصوص تحول فرهنگ سیاسی ایران و ویژگی‌های آن ذکر می‌شود، آن هم در سال ۷۵ به نظر می‌رسد تا حدی آرمانگرایانه باشد تا مبتنی بر واقعیت‌های جامعه‌ی ایران و مشخص نبودن دامنه‌ی این تحول نیز خود جای سؤال است. با تعریفی که در صفحه‌ی ۱۱۳ از جامعه‌ی مدنی آمده است، همه‌ی نهادها و جنبش‌ها، دانشگاه‌ها و انجمن‌های حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، اعتراض‌های گروه‌ها و نامه‌های سرگشاده، در بستر جامعه مدنی قرار می‌گیرد. اما اینکه مثلاً حرکت اعتراضی در اسلام شهر یا یک نامه‌ی سرگشاده چگونه می‌تواند به عنوان یک مجرای قانونی ارتباط متقابل دولت و مردم عمل نمایند سؤالی است که ذهن خواننده را به خود مشغول می‌دارد. آیا این جنبش‌ها تلاوم خواهند یافت یا امکان تبدیل شدن به نهاد را خواهند داشت؟ در مبحث موانع و مشوق‌های جامعه‌ی مدنی در ایران به مواردی مهم و قابل تأمل توجه شده است اما نه به صورتی عمیق و ژرف. بسیاری مطالب به نحوی مختصر و کلی مطرح می‌گردد به طور کلی مقاله‌ی حاضر به لحاظ حوزه‌های مورد بحث گفتمان‌ها و روندهای سرنوشت ساز، نهادها و جنبش‌ها، موانع و مشوق‌های جامعه مدنی در جامعه‌ی ایران امروز بسیار قابل توجه است. اما اگر انسجام و پیوستگی مطالب در حوزه‌های مورد بحث رعایت می‌شد حتماً خواننده به درک درستی از وضعیت جامعه‌ی مدنی ایران امروز می‌رسید. این مقاله به قول خود نگارنده نتیجه‌ی پژوهش وی طی سفرهایی به ایران است. اما متأسفانه هیچ یک از مطالب موجود در مقاله به گونه‌ای مستند بیان نمی‌شود و بیشتر به نظر می‌رسد برداشت شخصی نویسنده باشد تا حاصل یک پژوهش علمی.